

مهاجرت اقتصادی زنانه

سهم‌یابی زنان از بازار کار جهانی یا تمرین ایدئولوژیک جنسیت

مهدیس صادقی پویا^۱



^۱ پژوهشگر دوره‌ی دکتری مطالعات جنسیت و سکسوالیته، دانشگاه پاریس هشتم

-تو بچه‌ی کی‌ای؟

این پرسش را ژوزفین پورا، پرستار سربلانکایی کودک که از ایزادورا، یک دختر بچه‌ی تپل و بامزه‌ی اهل آتن در یونان نگهداری می‌کند، می‌پرسد. کودک لحظه‌ای فکر می‌کند، نگاهی به اتاق دربسته‌ای که مادرش در آن مشغول به کار است، می‌اندازد، و می‌گوید: «مامانم اون جاست». ژوزفین در حالی که کودک را قلقلک می‌دهد، می‌گوید: «نه، تو بچه‌ی منی».

ایزادورا، برای این که مسئله را حل کرده باشد می‌گوید: «هر دوتون با هم!» او، دارای دو مادر است. مادر خودش و ژوزفین. و خوب البته برای یک کودک، چه چیزی بهتر از این که بزرگسالان بیشتری به او عشق بورزند؟ (Ehrenreich,)
(Hochschild, 2003)

مقدمه

سطرهای بالا، نخستین سطرهای یکی از نخستین، جامع‌ترین، و پرمخاطب‌ترین آثار معاصر، پیرامون مهاجرت زنان به‌عنوان نیروی کار از «جنوب» به «شمال» جهان هستند. «زن جهانی: پرستاران کودک، خدمتکاران و کارگران جنسی در اقتصاد جدید»، اثر باربارا ارنریچ و آرلی راسل هوشیلد که در سال ۲۰۰۳، به چاپ اول رسید. سطوری که می‌توان با تأملی کوتاه به چند مسئله‌ی مهم در آن پی برد؛ نکاتی که شالوده و پیکربندی کتاب مذکور به حساب می‌آیند: نخست، کیفیت موقعیت زن مهاجر را در ساختار قدرت و منزلت جامعه‌ی جدید (مقصد) چه‌گونه می‌توان، و شایسته و بایسته است که مورد ارزیابی قرار داد. دوم، گره همواره موجود در مسئله‌ی زن طبقه‌ی متوسط، هنگامی که این زن در میانه‌ی مباحث مربوط به نقش مادری و همسری‌اش و «کار رهایی‌بخش» به‌عنوان نخستین و پایه‌ای‌ترین راه نجات زنان از ساختار قدرت اجتماعی، به‌واسطه‌ی تقویت وضعیت اقتصادی او، قرار می‌گیرد؛ زنی که بیش از هر

گروه از زنان ديگر، «مسئله‌ي فمينيستي» بوده و البته، بسياري از فمينيست‌هاي موج دومي مطرح در عرصه‌ي جهاني، همچون بتي فريدان، نويسنده‌ي اثر فوق‌العاده و بنيادين فمينيستي «رازوري زنانه» که مي‌توان آن را سنگ بناي پايه‌گذاري موج دوم فمينيسم و پيشبرد خواسته‌هاي آن به‌شمار آورد، هدف نقدهاي پسين، به‌خصوص به‌دست فمينيست‌هاي موج سوم و چهارم، به سبب نپرداختن به گروه‌هاي متنوع‌تر زنان قرار گرفته‌اند - آن‌چه که البته موضوع اين مقاله نيست - و سوم، سوءاستفاده از موقعيت فرودست زنان مهاجر و نگاه داشتن آن‌ها در جايگاه «قرباني» نيازمند «نجات» در گفتمان‌هاي ايدئولوژيک مدرن. که در اين مقاله به تشریح آن‌ها خواهيم پرداخت.

زن شرقي، «زن جهاني»: اُبژه، قرباني، نيازمند نجات

در پرداختن به مباحث مربوط به سوءاستفاده از زنان مهاجر در جوامع غربي، و بالاخص در بحث ما در کشورهاي اروپاي غربي، مي‌بايد به چند مسئله‌ي مهم پيش از هر چيزي اشاره کرد و آن‌ها را هيچ‌گاه از ياد نبرد. مسئله‌ي نخست، به‌واقع نوعي پرسش است. پرسشي که ما را بر آن مي‌دارد تا از خود سؤال کنيم که چه عنصري موجب شده تا در سال‌هاي اخير، بيش از هر زمان ديگري، به مسئله‌ي موقعيت زنان مهاجر در غرب به شکل ديگري پرداخته شود. اين «شکل ديگر» را مي‌توان نوعي خروج از انفعال و بي‌عامليتي توصيف کرد که در يکي از پرکاربردترين دوگانه‌هاي اجتماعي، يعني متعرض و قرباني، در هر معنا و مفهومي، زنان را در تقاطع‌ها و درهم‌تنيدي‌هاي پيچيده، در گروه فرودست اين دوگانه قرار مي‌دهد و سوي ديگر اين بازي اما، تلاش مي‌کند تا خود را «ناجی» قهرمان و بي‌باک اين زنان قرباني، ضعيف و شکننده معرفي کند. به همين دليل است که مسئله، امروز، شکلي وارونه به خود گرفته است. به اين معنا که از سويي، در مطالعات دانشگاهي غربي نيز، در حوزه‌هايي چون علوم اجتماعي و علوم سياسي، گويي، بالاخره، يک «نه» بزرگ به ساختار قدرت موجود در اين فضاها

و نگرش آن‌ها به مسئله‌ی زن ساکن جوامع عمدتاً مسلمان‌نشین (غیر سفید/ غیر غربی) گفته شد. در کشور فرانسه، زنان مغربی، دیگر از این که آبژه‌های صرف تحقیقاتی باشند و به واسطه‌ی بومیت‌شان، مرکز توجه قرار گیرند، دوری گزیده و تلاش کردند تا به جای تمرکز بر موضوعاتی چون تاریخ ستم بر زنان در این جوامع، عاملانه به بررسی موضوعاتی چون تاریخ مبارزه‌ی زنان در این جوامع بپردازند. این هویت، اگرچه هویتی بود که نسل‌های متعدد و مختلف مهاجران مغربی در فرانسه، در دام آن گرفتار بودند، اما هویتی بود که امکان تصور هیچ امیدی برای تغییر صعودی در کنار آن وجود نداشت. مسئله‌ی مغربی ساکن فرانسه، یا مکزیکی ساکن ایالات متحده، تنها محدود به همین دو دسته‌بندی عام و فراگیر در اروپا و ایالات متحده نیست. این‌ها تنها نشان‌ها و نمونه‌هایی از موقعیت فرودست در ساختاری هستند که با پیشینه‌ی استعماری، یا استثماری و بهره‌بردارانه، گروه‌های خاص این «ملیت»‌ها و به‌خصوص گروه‌های اقلیت‌شان را موضوع تحقیق و بررسی‌های خود قرار داده‌اند. بررسی‌هایی که عموماً به‌عنوان تلاش برای ساخت یک دهکده‌ی جهانی «عادل‌تر»، اما در واقع، «یک‌دست‌تر» و در قالب سیاست‌های مدنی ادغام جهانی یا بومی معرفی می‌شوند. البته سال‌هاست که در کنار فضای دانشگاهی، اندیشمندان و نویسندگانی که از خاستگاه مطالعات پسااستعماری برآمده‌اند، به موقعیت زنان مهاجر از «جنوب» به «شمال» از دریچه‌ی نگرش دیگری نگریسته، و تلاش کرده‌اند تا نشان دهند که در شرایط پسااستعماری، که می‌تواند عموماً منجر به استعمار نوین خارج از خاک شود، زنان مهاجر، منبع تأمین نیروی کار در بخش مراقبت و خدمات خانگی، و همین‌طور در خدمات جنسی در جوامع مقصد هستند؛ جوامعی که قرار بود مقصدی برای دستیابی به آزادی، رفاه، و احتمالاً پیشرفت برای مهاجران باشد.

در سال‌های اخیر، اندیشمندانی چون سارا آر. فاریس، مبدع اصطلاح «فموناسیونالیسم» (femonationalism)، به مطالعه‌ی این مسئله پرداخته‌اند که نوید

نجات و آزادسازی زن شرقی /مسلمان در تقاطع همگرایانه و همگنانه‌ی ملی‌گرایان، راست‌گرایان و فموکرات‌ها، چه بُردها و باخت‌هایی را برای ما رقم خواهد زد، و در روند از دست دادن امتیازاتی که داشتیم یا به دنبال دستیابی به آن‌ها بودیم، چه‌گونه می‌توان موقعیت فرادست و فرودست کنونی را تغییر داد، یا دست کم، شروع به تولید و بازتولید آگاهی درباره‌ی شرایطی کرد که در آن، زن مهاجر غیر غربی در فرودستی‌ای تثبیت شده، گرفتار آمده، و در مناسبات و تشکیلات پیچیده‌ی پسامدرن کنونی، و با استفاده از روش‌های نظام‌مند نظم‌های ایدئولوژیک دولتی، روزه‌روز نیز می‌تواند از سازوکارهای متنوع‌تر سقوط به فرودستی تثبیت‌شده، که با ظاهری پر زرق و برق، اما فریبنده به‌وسیله‌ی همان نظم مذکور عرضه می‌شود، «استفاده کرده و منتفع شود». از درخواست برای ویژه‌ای «تبادل خدمات»، که در آن، برای مثال، زنان جوان اهل آمریکای لاتین، وارد خانه و خانواده‌ی یک زوج دگرجنس‌گرای (نه لزوماً، اما عموماً) سفیدپوست ثروتمند در اروپای غربی می‌شوند، تا در ازای نگه‌داری از کودکان این خانه، به «یادگیری زبان» و احتمالاً سپس ادامه‌ی تحصیل بپردازند؛ آن‌چه که برای مثال در فرانسه، شاهد آن هستیم، و یا هنگامی که «سقوط طبقاتی» که من در ترجمه واژه فرانسوی *déclassement* استفاده می‌کنم، در جامعه‌ی «میزبان» اتفاق افتاده و زن مهاجر غیرغربی و غیرسفید، در ساختار بازار کار، در مشاغلی جای داده می‌شود که به‌زعم او و قراردادهای اجتماعی، در رده‌های طبقاتی پایین‌تری نسبت به شغلی هستند که وی در جامعه‌ی مبدأ در آن‌ها جای داشته است. در این حین، نباید از این موضوع نیز غافل شویم که تاریخچه‌ی طبقاتی‌شدن مشاغل و بهره‌مندی یکی از احترام و منزلت و فقدان این‌ها در یکی دیگر، از چه چیزی نشأت گرفته و در چه زمینه‌ای تشدید و تقویت می‌شود. مثال این سقوط طبقاتی را در گفتگوهای روزمره‌ام با زنان تیره‌پوست آفریقایی‌تباری یافتیم که در پاریس، پایتخت کشور فرانسه، در طول روز، در حومه‌های

ثروتمندنشین پاریس، هر یک کالسکه‌ی یک یا چند کودک سفیدپوست را هل می‌دهند و گردش روزمره‌ی کودک را به‌عنوان یکی از بخش‌های دستور کاری خود به جا می‌آورند. گاهی نیز، می‌توان اجتماعی از این زنان و کالسکه‌های کودکانی تحت مراقبتشان را یافت که بر مبنای اشتراکاتشان گرد یک‌دیگر جمع شده‌اند. همان اجتماع‌گرایی، یا **communitarism**.

دوم آن‌که، در بررسی صورت‌بندی فمونیسم‌نالیسم، که من پیش‌تر در [مقاله‌ای مفصل](#) به تعریف و مطالعه‌ی آن پرداخته‌ام، بررسی دوره‌های زمانی‌ای چون دوره‌ی زمانی «پسا یازده سپتامبر» که اشاره به حمله‌های «تروریستی» در سال ۲۰۰۱ به ایالات متحده دارد امری لازم و ضروری به نظر می‌رسد. آن گونه که برای مثال ادعاهایی چون نجات زنان از برقع و از «شر» مرد مسلمان (غیر غربی) که عامل اصلی خشونت جنسیتی معرفی می‌شود، دلیلی موجه برای حمله و ادامه‌ی جنگ علیه کشورهای آسیای جنوب غربی شد. یکی دیگر از این مثال‌ها، حوادثی است که پس از مهاجرت اجباری و انبوه مردم سوریه، از سال ۲۰۱۴ به‌بعد به اروپای غربی، به مردان پناهنده‌ی سوری نسبت داده شد. یکی از این موارد، حمله‌ی گروهی در قالب تعرض جنسی و جیب‌زنی به زنان سفیدپوستی بود که در سال ۲۰۱۶، به‌عنوان «تعرض جنسی انبوه کلن» شناخته شد و برای مدت‌ها، سرخط اخبار و تحلیل‌های «کارشناسانه» در رادیو و تلویزیون کشور آلمان بود. این تلاش‌ها، در راستای ساختن همان «دیگری» غیر متمدن انجام شد تا بتوان نقش میزبان ناجی و پذیرا را به جوامع اروپای غربی و دولت‌هایشان اعطا کرد. ناجیان و پذیرندگان زنان مهاجر غیر غربی که می‌آیند تا از «ناتمدن» زن‌ستیز (شرق) به «تمدن» حامی زنان (غرب) «پناه» نده شوند. در همین راستا، اندیشمندانی چون جاسبیر پوار، به خوبی به بررسی این برهه زمانی پس از یازدهم سپتامبر پرداخته‌اند و توانسته‌اند نشان دهند که جنگ علیه ترور، و ادعای نجات زنان، چه‌گونه از آغاز تبدیل به دست‌آویزی شده بود برای کشورگشایی‌های مدرن و نظامی دولت‌های غربی.

پرستار کودک، خدمتکار، کارگر جنسی: «نجات» ایدئولوژیک غربی برای زن شرقی

در این میان، نگاهی به موقعیتی که زنان مهاجر غیر غربی در کشورهای غربی به دست آورده بودند نیز، نه تنها خالی از لطف نبود، بلکه اضطراری نیز به نظر می‌رسید. یکی از کارهای تحقیقاتی بسیار چشم‌گیر در این زمینه، متعلق به همان اندیشمندی است که مفهوم هسته‌ای این جریان‌های فکری پسااستعماری را ضرب کرد: سارا آر. فاریس.

فاریس در یکی از مقاله‌های بسیار پربازخورد خود با عنوان *فموناسیونالیسم و زنان مهاجر به‌عنوان ارتش «عادی» نیروی کار*^۱ به بررسی تقسیم جنسیتی نیروی کار در جوامع غربی می‌پردازد. وی در آغاز این مقاله به گزاره‌های شنیدنی و معروف ارنریچ و هوشیلد در *زن جهانی: پرستاران کودک، خدمتکاران و کارگران جنسی در اقتصاد جدید*، اشاره می‌کند:

«جهان اول، نقش مرد سنتی خانواده را بازی می‌کند: نازپرورده، محق، ناتوان در آشپزی، نظافت و پیدا کردن جوراب‌هایش. کشورهای فقیر نیز، نقش زن سنتی خانواده را بازی می‌کنند: صبور، تغذیه‌کننده و از خود گذشته. تقسیم کار جنسیتی‌ای که فمینیست‌ها در سطحی بومی به آن پرداخته بودند، اما هم‌اکنون تبدیل به مسئله‌ای جهانی شده است».

فاریس باور دارد که نباید از این ارتباط تجسمی میان جهان اول و جنوب جهانی تنها به‌عنوان استعاره‌ای استفاده کرد که نشان‌دهنده‌ی روابط قدرت در جهانی‌سازی نولیبرال هستند، و در روند توسعه‌ی ناموزون به وجود آمده‌اند، بلکه به‌واقع در اقتصاد جدید جهانی، کشورهای فقیر به معنای واقعی کلمه، به طرز فزاینده‌ای «فرستنده‌ی

^۱ Femonationalism and the “Regular” Army of Labor called Migrant Women, *History of the Present*, Vol. 2, No. 2 (Fall 2012), pp. 184-199

پرستاران کودک و خدمتکارانی هستند که در کشورهای ثروتمندتر مشغول به کارند. آمارهای جهانی اخیر نشان می‌دهند که در سال‌های اخیر، تعداد زنان در جمعیت مهاجران در سراسر دنیا، به نزدیک نیمی از مهاجران رسیده است. این روند زنانه شدن مهاجرت، اگرچه به دلایل مختلف اتفاق می‌افتد، اما نمی‌توان از یکی از اصلی‌ترین آن‌ها غافل ماند: «تقاضای نیروی کار در صنعت مراقبت و خدمات خانگی». فاریس، در ادامه و به سرعت ذکر می‌کند که البته این افزایش نیروی کار زنانه در نتیجه‌ی مهاجرت (که خود معلول تقاضای مذکور است)، هرگز عنوانی چون «مهاجرت کاری زنان» را به خود نگرفته و هرگز نیز جایگزین روند مهاجرت مردان با عنوان شناخته‌شده‌ی «کارگران میهمان» که از نوع مهاجرت دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی از «جنوب» به «شمال» نشأت می‌گیرد، نشده است؛ زنان در این گفتمان همواره همان ابژه‌های شرقی تحت ستم باقی می‌مانند (فاریس، ۲۰۱۲).

این ابژگی «زنانه»ی ماندگار و سرسخت جهانی، شبیه به دستگاهی عمل می‌کند که با نگاهی وبری، ممکن است عملکرد آن منجر به تغییر طبقاتی (class) زنان در جامعه شود، اما، هیچ راه‌گیزی برای تغییر کاست (caste) زنان پیش پای آنان قرار نمی‌دهد. به زبان گزاره‌ها، می‌توان ادعای بالا را با کمک گرفتن از ایده‌ی سوزان شیور، چنین تشریح کرد: گزاره «پشت هر مرد موفق (شاغل در بیرون خانه، دارای درآمد و ارتباطات اجتماعی و اختیار و اقتدار)، یک زن خوب (شاغل در امور خانه، وابسته‌ی مالی به مرد، فاقد ارتباطات بیرون‌گروهی و اختیار و حتی قدرت) حضور دارد»، پس از تغییر درون‌گروهی شرایط زن و پس از سده‌ها مبارزه‌ی فمینیستی، شکستن مرزهای نقش‌های تحمیلی و غیره، تبدیل به این گزاره می‌شود که «اگر پشت هر مرد موفق، یک زن خوب هست، پشت هر زن موفق، یک پرستار کودک خوب وجود دارد». پرستار کودکی که نه لزوماً، اما عموماً یک زن است. حال چرا؟

امروزه، زنان می‌توانند در جوامع طبقاتی و مبتلا به ساختار قدرت، از طبقه‌ی خود صعود کنند، اما تحرک در کاست، امری بسیار سخت و غیرممکن به نظر می‌رسد؛ که اولی ناشی از تغییر شرایط نسبی و گروهی برخی زنان، و دومی معلول طبقه‌زایی درون‌گروهی زنان، با فشار نیروهای خارج از کاست زنان است. به همین دلیل است که امروز، به زن رنگین‌پوست، زن کارگر، زن همجنس‌گرا، زن زیسته در تاریخ سیاسی استعمار، زن مهاجر، و تمام گروه‌های فرودست زنان، از دریچه‌ی دیگری نگریسته می‌شود، تا این «ذاتی» بودن فرودستی زنان بهتر و بیشتر قابل بررسی و مطالعه شود. البته که این نکته را نیز باید ذکر کنم که این مسئله، نه مسئله‌ای نوین است، بلکه از لحظات آغازین مبارزات فمینیستی همواره به صورت نقد درونی، در میان جنبش فمینیستی وجود داشته و در قالب مفاهیمی چون «ستم مضاعف» بازنمایی شده است؛ بارزترین مثال آن نیز، زن تیره‌پوست خدمتکاری (برده) است که در خانه‌ی یک زوج دگرجنس‌گرای صاحب کار (ارباب) در اواخر قرن نوزدهم، مشغول به کار (استثمار شدن) است. زنی که در رده‌ای فرودست‌تر از زن سفیدپوست خانه به لحاظ قدرت قرار می‌گیرد و البته با بازگشت مرد سفیدپوست خانه به منزل، رده‌ی دیگری از قدرت، بالاتر از مسند قدرت زن سفیدپوست شکل می‌گیرد.

حال، در سال‌های آغازین قرن بیست و یک، و در جوامع مدرنی که روابط ارباب/بردگی و فئودال/رعیتی حضور رسمی ندارند، و در قالب‌های مسلط دیگری چون صاحب‌خانه/خدمتکار، والدین بیولوژیک/پرستار کودک، کارفرما/کارگر، خریدار سکس/فروشنده‌ی سکس هبوط کرده‌اند، دیگر نمی‌توان زنان را به نام ایدئولوژی‌های الهی، و به بهانه‌ی شرایط زیست‌شناختی، اسیر و دربند وظایف خانگی و داخلی کرد. حال، جهان مدرن ما «نیاز» به فرودستان و به بند کشیدگان دیگری دارد که قرار است برخی از نقش‌های ترک‌شده‌ی فرادستان را به‌عهده بگیرند. مراقبت از افراد نیازمند در

منزل (کودکان و سالمندان) و رسیدگی به امور خانه از جمله‌ی این نقش‌های «فراموش شده» و کهنه هستند.

جمع‌بندی

زنان مهاجر کارگر و مردان مهاجر کارگر؛ مسئله‌ی کمبود و مسئله‌ی

مازاد

به فاریس برمی‌گردیم؛ او موقعیت مردان کارگر مهاجر را در اقتصاد غربی، با استناد به ایده‌ی «ذخیره‌ی نیروی کار» کارل مارکس مورد ارزیابی قرار می‌دهد. نیروی کار مازادی که حضورشان، انباشت سرمایه و پایین نگه داشتن دستمزد کارگران را در نظام سرمایه‌داری تضمین می‌کند. حال، در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم، به‌خصوص در قاره‌ی اروپا، و پس از «سیل»‌های عظیم مهاجرت به جنوب و غرب این قاره، از شرق آن، و از آفریقای شمالی و آسیای شرقی و آسیای جنوب غربی، مسئله‌ی مرد مهاجر، تبدیل به نوعی «بحران» شده است؛ بحرانی که با مهاجرت کاری به این کشورها، امنیت نیروی کار «ملی» را به خطر انداخته و می‌تواند موجبات کاهش دستمزد این نیروی کار را فراهم کند. در مقابل، وضعیت زن مهاجر کارگر هنوز دچار چنین تراژدی‌ای نشده است. دلیل این امر چیست؟

آمارها نشان می‌دهند که زنان، نیمی از جمعیت کل مهاجر در غرب، و کمی بیشتر از نیمی از جمعیت مهاجران در ۲۷ کشور عضو اتحادیه‌ی اروپا را تشکیل می‌دهند. تعداد زیادی از این زنان، مسلمان یا غیر مسلمان، که در بازار کار غربی فعالیت می‌کنند، عموماً در یک بخش از این بازار مشغول به کارند: مراقبت و خدمات خانگی. مشارکت گسترده‌تر زنان کشورهای میزبان در اقتصاد مولد آن‌ها پس از جنگ جهانی دوم، کاهش نرخ زادوولد، و هم‌چنین افزایش جمعیت مسن، در کنار فرسایش، عدم کفایت، و به‌طور ساده، نبود خدمات مراقبت عمومی و مقرون‌به‌صرفه، دلایل اصلی رشد بازاریابی

نیروی کاری هستند که «نیروی کار بازتولیدی»^۱ نامیده می‌شود. نیروی کاری که منحصر به زنان مهاجر است. تقاضای چنین نیروی کاری، در ده سال گذشته در اروپای غربی، افزایش چشمگیری داشته و در نتیجه به مهم‌ترین دلیل زنانه شدن مهاجرت به این قسمت از جهان تبدیل شده است (Farris, 2012).

در نهایت، آن چه که باید ذکر شود و البته به نظر می‌رسد با بحث صورت گرفته بر مخاطب پوشیده نمانده باشد، این است که چرا این بخش خاص از بازار کار، بخشی زنانه است. شاید برای جمع‌بندی خوب باشد که به هلما لوتز استناد کنم که مراقبت و خدمات خانگی به‌عنوان کار، را «تنها یک بازار نیروی کار دیگر» به شمار نمی‌آورد؛ به زعم او این کار، فقط یک کار نیست، بلکه نوعی «فعالیت اصلی و اساسی در تعریف و بازتولید ساختار جنسیتی» است. این «تمرین جنسیت» را می‌توان نوعی چرخه‌ی علت و معلولی نظم‌های مردسالاری دانست که جنسیت، در ابعاد گسترده‌تر این نظم‌ها، نه مربوط به زنانگی و مردانگی است، بلکه استعاره از جایگاه قدرتی است که توسط برخی نسبت به «دیگران»، در اختیار گرفته شده و سلطه‌ی طبقاتی در آن اعمال می‌شود. تمرین جنسیت در بازار نیروی کار، و هم‌چنان دست‌وپنجه نرم کردن با جنسیتی بودن مشاغل، همان‌طور که در استفاده از لفظ «تمرین» نیز پیداست، به نظر می‌رسد که دیگر نه‌تنها زاینده‌ی نوعی ستم جنسی و جنسیتی به دلایل مختلف است، بلکه با تغییر شکل و وارونه‌سازی امیال و خواسته‌های انسانی، به نظامی هدفمند و ازپیش تعیین شده، تبدیل شده است. نوعی صورت‌بندی ایدئولوژیک که قرار است با تغییر شرایط طبقه‌ها، زنان را در کاست‌های آیین‌مند و ذات‌گرایانه‌ی غیر قابل خروج نگه داشته و بیشتر مورد استثمار قرار دهد.

^۱ این اصطلاح، ترجمه‌ی reproductive labor است که ترجمه‌های دیگری نیز برای آن ارائه

منابع

Helma Lutz, ed., *Migration and Domestic Work: A European Perspective on a Global Theme* (2008); Saskia Sassen, "Globalization or Denationalization?" *Review of Inter-national Political Economy* 10 (2003): 1–22.

Helma Lutz, "The Limits of European-ness: Immigrant Women in Fortress Europe," *Feminist Review* no. 57, Autumn (1997): 96.

Jorgen Carling, "Gender Dimension of International Migration," *Global Migration Perspectives* 35 (2005): 1–26

Sara R. Farris, "Interregional Migration: The Challenge for Gender and Development," *Development* 53 (2010): 98–104.

Ronald Ayres and Tamsin Barbe, "Statistical Analysis of Female Migration and Labor Market Integration in the EU," (working paper, *Integration of Female Immigrants in Labor Market and Society, Policy Assessments and Policy Recommendations*, Sixth Framework Program of the European Commission, Oxford Brooks University, 2006).

Sara R. Faris, *Femonationalism and the "Regular" Army of Labor Called Migrant Women*, *History of the Present*, Vol. 2, No. 2 (Fall 2012), pp. 184-199

Sara R. Faris, *In the Name of Women's Rights: rise of Femonationalism*, Duke University Press, 2017.